

جهان ایرانی

از کهن ترین متن های اوستایی تا نخستین نویکندهای هخامنشی

محمد کریمی زنجانی اصل*

چکیده: این مقاله با بررسی کهن ترین اسناد و مدارک به جا مانده از تمدن ایرانی و در روشنای متن های یونانی و پژوهش های دیرپای ایرانی و اروپایی، می کوشد مفهوم «ایرانی بودن» را نزد اقوام ساکن در گستره تمدنی ایران از کهن ترین اعصار تا آغاز عصر هخامنشی بنماید و نشان دهد که از آشکال متنوع تبلور و تجلی ایران و ایرانی بودن، چگونه می توان سخن گفت.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

کلید واژه ها: مفهوم ایران، ایرانی بودن، سرزمین های ایرانی، متن های کهن اوستایی، نویکندهای هخامنشی، طبقه بندی افقی مراتب اجتماعی.

بسیار مراجعه به اسناد و مدارک باقیمانده، اعم از متن ها و نویکندها^۱ و یافته های باستان شناسختی، به گستره متنوعی از تلقی های قومی، نژادی، زبانی، مذهبی، سیاسی و فرهنگی از مفهوم «ایران» برمی خوریم. بدیهی است که در هر یک از این طرز تلقی ها، «ایرانی بودن»، از جنبه های تمدنی و ارزش ها و هنجارهای مشخصی برخوردار است و در دوره های تاریخی مختلف و در گستره های جغرافیایی متفاوت و نزد اقوام گوناگون،

* پژوهشگر و مؤلف دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

۱. نویکنند nevikand واژه ای است که زنده یاد بحیبی ماهیار نوابی (۱۳۶۱ش، صص ۲۳۷-۲۳۸) برای «کتیبه» یا «سنگ نبشته» که در برابر نهاد واژه inscription اند، پیشنهاد کرده است.

اشکال متنوعی دارد. در برخورد با این اشکال متنوع از تبلور و تجلی «ایرانی بودن»، به انطباق آنها بر یکدیگر، به ویژه از نظر داده‌های زبانی و قومی، می‌توان پرداخت و می‌دانیم که دستامد بهره‌گیری از چنین رهیافتی، دستیابی به ایده واحدی از «ایران» و «ایرانی بودن» است؛ و این، یعنی سطحی‌نگری و ساده‌انگاری در فروکاستن تنوع معنایی موجود به نفع یک ایده خاص. در چنین رهیافتی، معمولاً به پراکندگی و نقص اسناد و مدارک، کمتر توجه می‌شود و پیچیدگی‌های روش‌شناختی / تحلیلی بازسازی ایده‌ای چنین دور از دسترس، در نظر گرفته نمی‌شود. آن‌هم در حالی که با در نظر گرفتن آن پراکندگی‌ها و نقص‌ها و با توجه به این پیچیدگی‌های روش‌شناختی / تحلیلی، به جای محدود کردن معنای «ایران»، از گسترش «جهان ایرانی به مثابه کلّیتی تام» می‌توان سخن گفت و برای تشخیص «ایرانی بودن» مفاهیم و ایده‌ها و نمادها، از سنجش‌های متنوعی می‌توان بهره گرفت که ساکنان فلات بزرگ ایران، با ترکیب‌های مختلط یا مرکب قومی / نژادی‌شان در اختیار ما می‌نهند.

در نظر گرفتن این جهان ایرانی به مثابه یک کلّیت تام، در عین حال، از این اهمّیت برخوردار است که به واسطه آن، از جریان ایرانی‌شدن^۱ عناصر فرهنگی / تمدنی مختلف نیز می‌توان پرده برداشت؛ و طرفه آنکه، این روند ایرانی‌سازی و ایرانی‌شدن، چنان که خواهیم دید، دست‌کم تا پیش از عهد ساسانی، بیش از آنکه دستامد فرایندهایی سیاسی بوده باشد، از همگون‌سازی‌های آگاهانه و طبیعی و خودجوش جهان ایرانی برآمده است؛ گویی که ایرانیان، با همه تنوعشان در قومیت و زبان و شیوه‌های زیست معیشتی و فرهنگی، به جهان خود، همچون مقوله‌ای خودبسته نمی‌نگریسته‌اند و در برخورد با جهان بیرونی، رویی گشاده و نظری بلند داشته‌اند.^۲

آنچه که مسلم است، باز نمود جهان ایرانی و ویژگی‌های آن، در نخستین گام، تنها از راه نشان دادن چگونگی و چرایی کاربست واژه «ایران» در منابع مکتوب به‌جامانده میسر خواهد بود. هرچند که این سخن را نمی‌توان، و نباید، به معنای نادیده انگاشتن مدارک باستان‌شناختی و وقایع‌نگاری‌های موجود دانست؛ چرا که در تحلیل نهایی، با

1. Iranization.

2. Herodotus (1959): I, Pa. 135.

۲. هرودوت نیز بر این نکته تأکید می‌کند (نک):

همسنجی آن منابع و این مدارک و رویدادها خواهد بود که درک ما از سطح بحث‌های صرف زبان‌شناسانه به ژرفای دریافتی تاریخ‌مندی، پالایش و افزایش تواند یافت.

اکنون در روشن‌ان پژوهش‌های زبان‌شناختی می‌دانیم که واژه «ایران» *Īrān*، در فارسی میانه *Ērān*، از واژه اوستایی *airya-* گرفته شده است^۱ که در فارسی باستان *ariya-* تلفظ می‌شده و برابر است با واژه *-arya** در ایرانی باستان که اقوام آریایی / هند و ایرانی از آن برای نامیدن خود بهره می‌گرفته‌اند.^۲

در باره صورت اصلی این واژه، هنوز تردیدهایی به چشم می‌خورد. با این حال، عموماً آن را برگرفته از صورت جمع اضافی واژه اوستایی *airyanam* می‌دانند که در حالت مفعولی مفرد به اضافه اصطلاح هندوایرانی کهن «وئجه» *vaējah* در فارسی میانه به «ایران وئج» تبدیل شده است:

فارسی میانه *Ērān-vēj* → *airyanəm-vaējah* اوستایی

کهن‌ترین کاربرد واژه «ایران» *Ērān* را در سکه‌های اردشیر اول، سرسلسله‌دار

۱. می‌دانیم که در زبان اوستایی، واژه ایرانی باستان *-arya** به دلیل اعمال قاعده همگون‌سازی (*assimilation*) با افزودن یک *ā* پیش از *r* به دلیل وجود نیمه مصوت *y* بعد از *r* به صورت *airya* تلفظ می‌شده است. مراجعه به واژگان برگرفته فارسی میانه از زبان اوستایی نیز نشان می‌دهد که در همه حال، پسوند *-ya-* از واژه‌های اوستایی حذف و *ai* گاه به *ē* تبدیل می‌شده است. بدین سان، واژه *airya-* اوستایی در فارسی میانه به صورت *ēr* درمی‌آمده است. برای چند نمونه دیگر نک:

mēnu-k فارسی میانه → *mainyav-* اوستایی → **manyu** ایرانی باستان

dēh فارسی میانه → *dairhāv* اوستایی

mard فارسی میانه → *martiya* اوستایی

نک: باقری، مهری (۱۳۸۰ش): صص ۴۴-۴۵.

Ch. Bartholomae (1961): ss.681, 1136-1139, 1148-1150.

۲. واژه *-arya** مرکب است از دو جزء: ۱. ریشه فعلی **ar*، ۲. پیشوند *-ya-* که پس از اتصال به ریشه فعل، یا از آن ریشه اسم و صفت می‌ساخته و یا بدان امکان و قابلیت عملی می‌بخشیده است. نک:

Ch. Bartholomae (1961): s.183.

برای معانی پیشنهادی واژه *-arya** نک:

H. Guntert (1923): ss.79 ff; P. Thieme (1938); G. Dumézil (1941): pp.36 ff; Idem (1949):

pp.101-127; Ibid (1977): pp.231-251; H. Bailey (1959): pp.71-115; E. Benveniste (1969): I,

pp.370-373; O. Szemerényi (1977): pp.125-149; G. Gnoli (1989): pp.30 ff; M. Mayrhofer

(1956): p.79;

برای نمونه‌ای از پژوهش‌های ایرانی نک: قرشی، امان‌الله (۱۳۸۰ش): صص ۹۴-۱۰۴.

ساسانیان (حک: ۲۲۴-۲۴۰ م) می توان یافت. در این سکه ها از او چنین یاد شده است:

mzdaysn bgy 'rthštr MLK-'n MLKA 'y(r)'n MNW ct(r) (MN)
yzd'n.^۱

mazdayasn bay artaxšahr šāhān šāh ērān kē čihr (az) yazadān.^۲

مزدیسن یغ اردشیر شاهنشاه ایران که چهر (نژاد) از ایزدان دارد.

نویکند اردشیر در نقش رستم نیز عبارت بالا را در خود ضبط کرده است؛^۳ و گفتنی است که واژه «ایران» *Ērān* در متن پارتی این نویکند با حرف نوشت 'ry'n و با تلفظ *aryān* ضبط شده است.^۴

در واقع، تا آنجا که دانسته های ما مجال می دهند، به نظر می رسد که این نخستین باری باشد که از «ایران» *Ērān* در معنای حکومتی آن و به عنوان منطقه ای یاد می شود که تحت فرمانروایی ساسانیان است. چه، مراجعه به کهن ترین بخش های اوستای موجود، از کاربست واژه اوستایی *-airya* و صورت های گوناگون آن در گاهان نشانی نمی دهد و حضور ترکیب های مختلف آن در برخی یشت های کهن^۵ و وندیداد هم، بیش از آنکه بر خصلت بالقوه سیاسی چنین ترکیب هایی دلالت کند، معنایی قومی / سرزمینی دارد؛ که از آن جمله اند: اثیرینم خورنه^۶ *airyanəm-xvarənō*، اثیریوشینه^۷ *airyō.šayana*، و سپه اثیری^۸ *-vīspa airya*، چیشرم اثیرینام دهیونام^۹ *čīθrəm airyanəm dahyunəm*، اثیرینام دهیونام^{۱۰} *airyanəm dahyunəm*.

۱. اکبرزاده، داریوش (۱۳۸۱ش): ص ۶۸، شماره ۱. ۲. همان، همان جا.

3. M. Back (1978): p.281; Ph. Gignoux (1972): P. 9.

اکبرزاده، داریوش (۱۳۸۲ش): ص ۱۰، عریان، سعید (۱۳۸۲ش): ص ۲۹.

۴. اکبرزاده، داریوش: همان جا؛ عریان، سعید: همان جا.

۵. درباره یشت های کهن نک:

H. Lommel (1927): ss.1-6; I. Gershevitch (1968): p.21; Prods Oktor Skjaervø (1994): p.200.

۶. یشت ۱۸ (اشناد یشت)، بندهای ۱، ۵، ۷، ۸. این یشت به احتمال بر ساخته عهد ساسانی است.

۷. یشت ۸ (تیر یشت)، بند ۶. ۸. یشت ۵ (آبان یشت)، بند ۶۹.

۹. یشت ۱۳ (فروردین یشت)، بند ۸۷.

۱۰. یشت ۵ (آبان یشت)، بندهای ۴۹، ۵۸، ۱۱۷، یشت ۱۰ (مهر یشت)، بند ۸۷، یشت ۱۳ (فروردین یشت)، ←

شاید بتوان گفت که مشخص‌ترین کاربرست سرزمینی این ترکیب‌ها را در «اثرینم وئجه» *airyanəm vaējah* می‌توان یافت که خاستگاه ایرانیان دانسته شده است و در فقرات متعددی از اوستا دیده می‌شود؛^۱ از جمله در: یشت ۵ (آبان یشت)، بندهای ۷، ۱۰۴؛ یشت ۹ (درواسپ یشت)، بند ۲۵؛ یشت ۱۰ (مهر یشت)، بندهای ۱۳-۱۴؛ یشت ۱۷ (ارد یشت)، بند ۴۵؛ یشت ۱۹ (زامیاد یشت)، بندهای ۶۶-۶۹؛ یسنا، هات ۹، بند ۱۴؛ وندیداد، فرگرد ۱، بندهای ۲-۳، فرگرد ۲، بند ۲۱.

آنچه که مسلم است، پیشینه شفاهی این متن‌ها به دوران پیش از شکل‌گیری حکومت‌های متمرکز در سرزمین‌های غربی فلات ایران بازمی‌گردد. بنابراین، تلاش برای همپوشی مندرجات آنها با مسایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حکومت‌های ایرانی غربی، از عهد مادها تا ساسانیان، کاری بیهوده خواهد بود و شاید بتوان گفت که به عنوان اسنادی مهم از تمدن ایران شرقی، شایسته توجهند.

در واقع، از چشم‌انداز این بحث، به نظر می‌رسد که متن‌های اوستایی به ویژه در رابطه با شکل‌گیری و تداوم خاطره قومی / سرزمینی ایرانیان قابل تأملند. آنها از نقش ارزشمند و تعیین‌کننده اقوام آریایی در محیط مرکب نژادی / فرهنگی فلات ایران پس از برخورد با اقوام بومی سخن می‌گویند و کلیدواژگان فهم نگرش ایرانیان به زندگی اجتماعی / سیاسی / فرهنگی خویش را در اختیار ما می‌نهند.

در نخستین فرگرد وندیداد، حضور فعال قبایل آریایی را به هنگام خویشاوندی‌شان با دیگر قبایل جنگجو در زمانی می‌توان یافت که بارواز آن به حدود سال‌های ۱۳۰۰ پیش از میلاد در بخش شرقی فلات ایران یاد می‌کند.^۲ در این فرگرد، همچنین به واژه «اتثیریه دئینگهوش ائیویشتار» *anairya-daiṇhūs aiwištār* برمی‌خوریم که آشکارا از یک تفکیک

→ بند ۱۴۳؛ یشت ۱۹ (زامیاد یشت)، بندهای ۵۶، ۶۹؛ وندیداد، فرگرد ۱۹، بند ۳۹.

۱. برای آراء موجود درباره محل «ایران ویج» در شماری از مهمترین پژوهش‌ها نک:

J. Marquart (1901): p.155; E. Benveniste (1933-1935): pp.265-274; G. Gnoli (1980): pp.227 ff;

Idem (1989): pp.38 ff; H. Humbach (1984): pp.24-28;

در زبان فارسی نک: معین، محمد (۱۳۳۸ش): ج ۱، صص ۷۹-۸۲؛ پورداود، ابراهیم (۱۳۴۰ش): صص ۳۳-۵۲؛ قرشی، امان‌الله (۱۳۸۰ش): صص ۱۴۹-۱۸۵.

2. T. Burrow (1973): pp.123, 125, 128, 139.

قومی خبر می‌دهد؛ تفکیکی که در بند ۶۸ زامیاد یشت با بهره‌گیری از ترکیب «انثیره دئینگهوش» *anairya-dairhūš* بر وجه سرزمینی آن تأکید شده^۱ و در بند ۱۴۳ فروردین یشت نیز با ستایش جداگانه فروهرهای مردان و زنان پاک سرزمین‌های ایرانی در مقابل فروهرهای مردان و زنان پاک دیگر سرزمین‌ها رعایت شده است.^۲ از یاد نبریم که در بند ۸۷ یشت اخیر، بر آفرینش «مردمان ایرانی‌چهر» *ciθrēm airyanēm dahyunēm* از گیومرث پارسا به خواست اهورامزدا تأکید شده^۳ و می‌دانیم که در فرگرد نخست وندیداد هم، از «انثیرینم وئجه» که بگذریم، پانزده سرزمین دیگر نیز در شمار آفریده‌های اهورامزدا یاد شده‌اند؛ و به این تعبیر، در زمره سرزمین‌های آریایی توانند بود.^۴ بدین سان، در روشنان چنین برداشتی، به بندهای ۴، ۱۲-۱۴ یشت ۱۰ (مهر یشت)، و بندهای ۳۶ و ۵۶ یشت ۸ (تیر یشت)، و بندهای ۵۸-۵۹ و ۱۱۶-۱۱۷ یشت ۵ (آبان یشت) نظری دوباره می‌توان افکنند:

Yt. 10, 4:

*miθrēm vouru. gaoyaōitīm yazamaide ramašayanēm hušayanēm
airyābyō dairhubyō.*^۵

مهر دارنده دشت‌های فراخ را می‌ستاییم که به ممالک آریایی خان و مان
با سازش و آرامش و خان و مان خوش بخشد.^۶

Yt. 10, 12-14:

*moiθrēm vouru. gaoyaoitīm... jāyaurvānhēm yō paoiryō mainyavō
yazatō tarō harçm āsnaoiti paurvat. naēmat aməšahe hū yat*

۱. در این بند می‌خوانیم:

[هیرمند رایومند فره‌مند]... چندان فره‌کیانی در اوست که می‌تواند همه سرزمین‌های

آئیران را بر کند و در خود فرو برد.

به نقل از: دوستخواه، جلیل (۱۳۷۰ش): ج ۱، صص ۴۹۷-۴۹۸.

۲. مولایی، چنگیز (۱۳۸۲ش): صص ۸۲، ۸۳، ۱۱۴. ۳. همان، صص ۶۳-۱۰۳.

۴. درباره اختلاف نظر در تعیین محل این سرزمین‌ها نک: G. Gnoli (1980): ch.3.

5. I. Gevshевич (1959): p.74.

۶. به نقل از: پورداود ابراهیم (۱۳۷۷ش): ج ۱، ص ۴۲۵.

aurvat aspahē, yō paoiryō zaranyō. plīsō srīrā barəšnava
 gərəwnāiti adāt vispəm ādidāti airyō.šayanəm səvištō,
 yahmyasāstārō aurva paoiriš īrā rāzayente yarmya garayō
 bərəzantō pouru. vāstrāṇhō āfəntō θātairō gave frādayente
 yahmya jāfra varayō urvāpāṇhō hištənte yahmya āpō navayā
 pərəθwiš xšaodanḥa θwaxšənte āiškatəm pourutaəmča mourum
 hārōyum gaomča suxδəm x^vairizəmča.^۱

مهر را می‌ستاییم که دارای دشت‌های فراخ است... نخستین ایزد مینوی
 که پیش از خورشید فناپذیر تیز اسب در بالای کوه هرا برآید، نخستین
 کسی که با زینت‌های زرین آراسته از فراز [کوه] زیبا سر بدر آورد، از آنجا
 [آن مهر] بسیار توانا تمام منزلگاهان آریایی را بنگرد. آنجایی که شهریاران
 دلیر قوای بسیار مرتب سازند، آنجایی که کوه‌های بلند و چراگاهان بسیار
 برای چارپایان موجود است، آنجایی که دریا‌های عمیق و وسیع واقع
 است، آنجایی که رودهای پهن قابل کشتی‌رانی با خیل امواج خروشان به
 سنگ خارا و کوه خورده به سوی مرو هرات به سوی سفد گَو و خوارزم
 شتابد.^۲

مضمون «سرزمین‌های ایرانی» را در تیر یشت نیز می‌توان دید؛ نخست، آن هنگام که مردم
 خواستار باران و چشم به راه طلوع تیشتر، ستارهٔ رایومند فرّه‌مند، از خود می‌پرسند:

Yt. 8, 36:

kaḍa airyā dainḥāvō huyāvō huyāiryā bavānti?^۳

آیا سرزمین‌های آریایی از سالی خوش برخوردار خواهند بود؟

1. I. Gershevitch (1959): pp.78, 80.

۲. به نقل از: پورداد، ابراهیم (۱۳۷۷ش): ج ۱، صص ۴۲۹، ۴۳۱.

3. H. Reichelt (1968): p.26.

و دیگر آنگاه که با تقدیم پیشکش درخورد، و ستایش و نیایش سزاوار به تیشتر، پاسداری از سرزمین‌های آریایی در برابر پتیارگی اهریمن و یورش‌های دشمن را خواستارند:

Yt. 8, 56:

nōit, iθra airyā daiṃhāvō fraš hyāt haēna, nōit vōiyna, nōit
pama, nōit kapastiš, nōit haēnyō raθō, nōit uzgərəptō drafišō.^۱

به سرزمین‌های آریایی نه سپاه دشمن راه یابد، نه سیل، نه [بیماری]
جرب، نه کبست،^۲ نه گردونه دشمن و نه درفش‌های افراشته.

بدین‌سان، با توجه به تأکید بند ۶ همین یشت (: تیر یشت) بر اینکه آرش بهترین تیرانداز «آریاییان» است و با توجه به خواهش جاماسپ از آنهایتا برای پیروزی بر سپاه دژوندان دیوپرست، همانند «همه آریایی‌های دیگر» در بندهای ۶۸ و ۶۹ یشت ۵ (آبان یشت)، و با توجه به تصریح بر اتحاد سرزمین‌های آریایی در یک شهریاری واحد به همت کیخسرو در بند ۴۹ همین یشت (: آبان یشت)، و با توجه به آنچه که تاکنون گفته آمد، به این نتیجه ضمنی می‌توان رسید که «ایرانیان» اقوام گوناگونی را شامل می‌شده‌اند که به رغم برخی تفاوت‌های فرهنگی، در زبان و باورهای بنیادینشان هماهنگ بوده‌اند؛ چنان‌که از بیگانگان با تعبیر «مشیاکه دژ و چنگهو» *mašyāka dužvačanho* به معنی «مردم بد زبان» یاد می‌کرده‌اند^۳ و در انجمن ایزدان خود، ایزد «دهیومه» *dahyuma* را به عنوان

1. Ibid, p.27.

۲. «کبست» را در فرهنگ‌های فارسی برابر «حَنْظَل» یا «هندوانه ابوجهل» آورده‌اند که گیاهی است زهرآگین. در اینجا به معنی نوعی بیماری همه‌گیر در زمان جنگ است. نک.

H. Reichelt (1968): p.225: kapastay.

۳. برای نمونه نک: یشت ۸ (تیر یشت)، بند ۵۱ و نددباد، فرگرد ۱۳، بندهای ۲، ۶، فرگرد ۱۸، بند ۱۵. گفتنی است که در بند ۶۳ یشت ۱۹ (زامیاد یشت) نیز آمده که افراسیاب پس از ناتوانی در دستیابی به فرز ایرانی، هرزه درایانه زبان به دشنام می‌گشاید:

iθe iθa yaθna avaθe iθa yaθna ahmāi āvōya iθa yaθna ahmāi

(H. Reichelt (1968): p.35).

موکل برکت و مایه باروری سرزمین و موجب کامش و رامش ساکتان آن، و به تعبیر لوئیس گری، همچون «ایزدی ملی» در نظر می‌گرفته‌اند.^۱ و اینگونه است که در متن‌های ساخته و پرداخته این مردمان، به رغم همه تفاوت‌های ظاهری، افق جغرافیایی و هندسه معرفتی واحدی را می‌توان دید.^۲ در این هندسه معرفتی، تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود، مفاهیم «فرّه، راستی، پیمان و عدل»^۳ و برخوردارگی از «زبان اهورایی»^۴، بیشترین پیوند را با «ایرانی بودن» دارند؛ «ایرانی بودن» که در روشنان تاریخ، بر اساس روایت بند ۶۲ کتاب هفتم تواریخ هرودوت (۴۸۴-۴۲۵ ق.م) گویا نخستین بار برای

* [ترجمه این قطعه را به همسر و همکار فرزانه‌ام بانو ملیحه کرباسیان امدارم. از او سپاسگزارم.]

در بند ۳۰ یشت ۹ (درواسپ یشت) از اژدها نژادان و دیویستان سرزمین‌های آریایی یاد شده است و در یشت ۳ (اردیبهشت یشت) نیز شاهدیم که امشاسپند اردیبهشت به یاری ائیریمَن که بزرگترین و بهترین و زیباترین و قوی‌ترین و محکم‌ترین و پیروزمندترین و درمان‌بخش‌ترین کلام ایزدی و نماد محبت و همبستگی آریایی است، اژدها نژادان و دیویستان را هزاران هزار برمی‌اندازد.

1. L. H. Gray (1925): p.142.

۲. همگونی ذاتی افق جغرافیایی مهر یشت و زامیاد یشت و وندیداد، به رغم همه تفاوت‌هایشان، مورد تأکید نیولی نیز هست. نک: G. Gnoli, 1980, ch.4.

۳. برای تفسیرهای کلاسیک از مفهوم «فرّه» نک: معین، محمد (۱۳۳۸ش): ج ۱، صص ۴۱۲-۴۲۴.

H. W. Bailey (1971): pp.1-78;

برای نقدی کوتاه بر آراء نیولی نک:

G. Widengren (1968): pp.75-77, 307-308;

و برای بحث‌های واژه‌شناختی و گونه‌شناسی آن در متن‌های کهن ایرانی، نک: مجتبیائی، فتح‌الله (۱۳۵۲ش): صص ۹۵-۸۱؛ زرنشاس، زهره (آ ۱۳۸۰ش): صص ۱۴۳-۱۴۹.

زرنشاس (ب ۱۳۸۰) در مقاله دیگری، از گستردگی معنای این مفهوم در زبان سفدی، بحث ارزنده‌ای می‌کند؛ ابوالعلاء سودآور (۱۳۸۴)، هم از برآیندهای سیاسی این مفهوم در ایران باستان و بازتاب در دوران اسلامی، بحث شایسته‌ای دارد.

برای خلاصه‌ای از تفسیرهای متنوع ایران‌شناسان در این زمینه نک:

Bruno Jacobs (1987); G. Gnoli (1980);

و سرانجام، برای تفسیری روزآمد از این مفهوم، به ویژه در بازیابی بسامد معنایی‌اش در برخی آثار متعلق به دوران اسلامی تمدن ایرانی، آن هم با خوانشی تاریخ پردازانه - و شاید هم رمانتیک! -، نک: طباطبائی،

جواد (۱۳۷۵ش): صص ۱۳۲-۱۷۲.

درباره پیمان نیز، برای نمونه نک:

.0791 ,ztneL gnagfloW ;0891 ,dekahS luahS

۴. درباره «زبان اهورایی» و «زبان دیوی» نک: A. Panaino (1998): pp.71-78.

مادها به کار رفته است.^۱ پژوهش‌های جدید نیز با بهره‌گیری از متن‌های کهن یونانی و لاتینی و با توجه به دستاوردهای زبان‌شناختی، از حضور اقوام ایرانی در قلمرو مادها یاد کرده و مهمترین وجه تمایز آنها با ایرانیان ساکن در این قلمرو را در زیان‌شان بازجسته‌اند؛^۲ و شاید بتوان گفت که تعبیر «فرّ مادی» madaparna در الواح ایلامی تخت جمشید نیز به این گروه از مادان ایرانی شده، به ویژه از نظر زبانی، اختصاص داشته است.

در پی به قدرت رسیدن هخامنشیان، نخستین کاربست‌های مشخص واژه «آریا» رخ می‌نمایانند و «ایرانی بودن» می‌رود که حدود معنایی خود را در گستره‌ی روشنی از تاریخ بیابد؛ گستره‌ای که سال‌های میان ۵۲۰ تا ۳۳۸ پیش از میلاد را درمی‌نوردد؛ به فرهنگ و تمدن ایران غربی تعلق دارد و با فرهنگ‌های ایلامی و اورارتویی و لودیایی و یونانی تماسی نزدیک دارد؛ همچنان که با فرهنگ‌های کهن بین‌النهرینی نیز در پیوند است و میراث‌بر آنهاست.

درباره شاهان هخامنشی، می‌دانیم که کوروش بزرگ در منشور مشهور خود از «آریا»، «پارسیان» و «اهورامزدا» نامی به میان نیاورده است.^۳ بسا که علت این امر را در سیاست دینی او بتوان بازجست و تعبیر کرد؛^۴ چرا که کوروش، شاه بابل نیز هست و طبیعی می‌نماید که در منشور خود، خط بابلی را به کار برد و با عبارت‌پردازی‌های متداول در سنت بابلی، از سنت نوشتار ایرانی فاصله بگیرد.^۵ هرچند که از گزارش‌های آریان^۶ و

۱. «در گذشته، همه مادها را آریایی Aprou می‌خواندند».

البته ضروری است بدانیم که هرودوت در عهد خشایارشا (حک: ۴۸۶-۴۶۵ ق.م) و اردشیر اول (حک: ۴۶۵-۴۲۵ ق.م) می‌زیسته و سخن او صرفاً از جهت ارتباطی که با مادها دارد شایسته توجه است؛ چرا که پیش از او، چنان که خواهیم دید، واژه «آریایی» در نویسندگهای شاهان هخامنشی بارها به کار رفته است.

۲. نک: ملکزاده، مهرداد (۱۳۷۶ش): صص ۵۱۲-۴۸۵، به ویژه ۴۹۹، ۵۱۱-۵۰۷.

در این زمینه، همچنین به سخن هرودوت در بند ۱۰۱ کتاب اول تواریخ می‌توان اشاره کرد که در میان شش قبیله مادی از «آریزنتیان» Apusavi یعنی «قبیله آریبیان» نام می‌برد و آنها را با این نام از سایر قبایل جدا می‌کند.

۳. برای ترجمه و تفسیر این منشور نک: Acta Iranica, vol.2.

۴. درباره سیاست دینی کوروش به عنوان نمونه نک:

H. S. Nyberg (1954) ss.67 ff; J. Duchesne-Guillemin (1969): pp.56-57.

5. Pierre Lecoq (1997): p.54.

6. Arrian (1954): VI, 29, 4-11.

استرابون^۱ برمی آید که در نویکند آرامگاه او در پاسارگاد، بر بنا نهادن شاهنشاهی پارسیان به دست وی تصریح شده بوده است. ناگفته نماند که به دلیل محدودیت کاوش‌های باستان‌شناختی در دستیابی به چنین نویکندی، در سخن مورخان یاد شده با احتیاط و به تأمل باید نگریست. البته، این سخن بدان معنا نیست که کوروش خود را شاه پارسیان نمی‌دانسته است؛ چرا که دست‌کم در نویکندهای CMa و CMb و CMc پاسارگاد،^۲ روی ستون‌های کاخ‌های S و P و در بالای سرفرشته بالدار کاخ R و روی چین‌های لباس کوروش در درهای ورودی کاخ P آمده است:

CMa: adam.Kūruš: xšāyaθiya: Haxāmanišiya.^۳

من کوروش هستم، شاه، هخامنشی.

CMb: Kūruš: xšāyaθiya: vazraka: Kabūjiya hyā: xšāyaθiyahyā:

puça: Haxāmanišiya: θātiy: yaθā... akutā...^۴

کوروش: شاه بزرگ، پسر کمبوجیه، شاه هخامنشی.

او گفت: وقتی ... ساختم ...

CMc: Kūruš: xšāyaθiya: vazraka: Haxāmanišiya.^۵

کوروش، شاه بزرگ، هخامنشی.

1. Strabon, XV, 3, 7.

۲. درباره اصلت این نویکندها، بحث‌های فراوانی درگرفته است و عمدتاً تلاش شده که آنها را برساخته داریوش بدانند. این رأی، بر فرضیه ابداع خط میخی توسط داریوش اول (حک: ۵۲۲ - ۴۸۶ ق.م) استوار است و بر این گمان اصرار می‌ورزد که قصر P به هنگام درگذشت کوروش هنوز به پایان نرسیده و داریوش آن را به اتمام می‌رساند و نویکند CMa را در آن حک می‌کند. با این حال، پرسش‌های لوکوک در این زمینه، تأمل برانگیزتر و پذیرفته‌تر می‌نمایند. به نوشته او برای اثبات اینکه کوروش به نگارش نویکند و برجای نهادن امضای خود بر بناهای ساخته‌اش اصراری نداشته، محتملی نداریم. چرا که این کار از سوی یک پادشاه طبیعی می‌نموده است. افزون بر این، داریوش برای انجام چنین کاری چه دلایلی می‌توانسته است داشته باشد؟ و در مقام جانشین کوروش، چرا با نگارش این نویکندها درصدد احترام گذاشتن به کوروش بوده است، حال آنکه در نویکندهای شخصی خود، تبار خویش را در ستایش و تمجید شاخه کهنتر خاندان هخامنشی (از نسل آریارمنه و ارشامه) به دست می‌دهد (نک: DB 2؛ کتیبه داریوش در بیستون، بند ۲)؟ و سرانجام آنکه، هرگاه بپذیریم که او کاخ‌های پاسارگاد را به پایان رسانده است، می‌توان پرسید که چرا با نگارش نویکندی در آن، به خودستایی نمی‌پردازد؟ نک: Pierre Lecoq (1997): p.81.

3. R. G. Kent (1961): p.116.

4. Ibid, p.116.

5. Ibid.

نویکندهای برجای مانده کوروش، به رغم محدودیت واژگان و کوتاهی سخن، دست‌کم در حوزه بحث ما، نکته‌های قابل تأملی در بردارند. با این نویکندها، برای نخستین بار به زبانی برمی‌خوریم که به اندک زمانی، زبان ادبی و فرهنگی تمام سرزمین‌هایی می‌شود که اقوام ایرانی در آنها ساکن بوده و زبان‌های ایرانی در آنها رایج بوده است.^۱ افزون بر این، خاستگاه مادی دو واژه مهم سیاسی در این نویکندها، برای نشان دادن چگونگی بهره‌گیری هخامنشیان از اصطلاحات سیاسی مادها، دستمایه مناسبی است. نخستین واژه، «خشایثیه» *xšāyaθiya* به معنی «شاه» است. اکنون می‌دانیم که صورت کهن این واژه، به احتمال، *-xšāyntyā** بوده و همراه با واژه «خشیره» *xšaθra* ریشه واحدی داشته‌اند.^۲ با پیجویی تحوّل گروه آوایی *iy* در سانسکریت و ایرانی باستان و با مقایسه این تحوّل آوایی در واژه‌ای به معنی «راست» در این زبان‌ها،^۳ درمی‌یابیم که واژه *xšāyaθiya* به فارسی باستان تعلق ندارد؛ چه، در این صورت شکل **xšāyašiya* را می‌داشتیم.^۴ در عین حال، با توجه به تعلق زبان اوستایی به ایران شرقی، می‌توان گفت که واژه مورد بحث ما منشأیی مادی دارد که در این حالت، از رفتار زبان اوستایی برخوردار بوده است.^۵ دیگر واژه کتیبه‌ها *Cmb* و *CMc* نیز «وزرکه» *vazraka* به معنی «بزرگ» است که با واژه *xšāyaθiya* به کار رفته است و کلّ ترکیب، وام‌گرفته از زبان مادی است.^۶

گفتنی است که وام‌گیری از واژگان مادی را در دیگر نویکندهای هخامنشی نیز شاهدیم؛ چنان که از حضور این واژه‌ها در عبارتهای معمولی مانند *aspa* به معنی «اسب»، و عبارتهای دینی و اخلاقی مانند *zūra* به معنی «شر» (DB, 63) و *patizbay-* به معنی «ممنوع کردن از راه اعلام نمودن» (XPh, 5)،^۷ و نام اقوامی مانند *Zranka* به

۱. استرابون با یادکرد «آریانه» *Ἀριανή* به عنوان سرزمینی که از پارتیا و سرزمین مادها و پارس‌ها تا باکتریا و سفدیانا گسترده بوده و مردمانش به زبانی کمابیش یکسان سخن می‌گویند، سند روشنی در اختیار ما نهاده است و طرفه آنکه سخن او را دیودوروس سیکولوس نیز در *بیبلوتکا هیسٹوریکای خود* تأیید می‌کند. نک: Strabon, XV, 2, 8; Diodorus Siculus, I, 94, 2; II, 37, 6.

برای بررسی بیشتر در این باره نک:

G. Gnoli (1966): pp.67-75; Idem (1980): pp.140 ff; Ibid (1983): pp.19 ff.

2. P. Lecoq (1997): p.47. 3. Sans: satya; Av. haθya; OP. hašiya.

4. P. Lecoq (1997): p.47.

5. Ibid.

6. Ibid.

7. Ibid.

معنی «درنگها»^۱ به گستردگی می‌توان سراغ گرفت. از میان واژگان سیاسی مادی هم، *vispazana* به معنی «(مردمان) از همه تبارها» (2؛ DNa، 2؛ DSe، 2؛ DZe، 2) و *paruvzana* «(مردمان) با تبارهای بسیار» (2؛ XPb، 2؛ D²Ha، 2) از بسامد بالایی برخوردارند؛^۲ و از همه شگفت‌تر آنکه نام قوم پارس، یعنی *Pārsa* نیز خاستگاهی مادی دارد.^۳

درنگ در نقش برجسته‌های تخت جمشید نیز تأیید دیگری تواند بود بر اینکه هخامنشیان، خود را ادامه‌دهنده راه مادها می‌دانسته‌اند و یا دست‌کم بر این مدعا بوده‌اند. با این حال، آنها در ادامه سیاست جهانی کردن حکمرانی خویش، در نوینکدهای خود از زبانی تلفیقی بهره گرفته‌اند؛ چنان‌که با گرده برداری از زبان بابلی عنوان *xšāyaθiyānām xšāyaθiya* به معنی «شاه شاهان» را به کار می‌گیرند،^۴ و حتی در اسامی آنها نیز پذیرش گونه‌های گویشی برای نام‌های خاص را شاهدیم.^۵

سرانجام، از مسئله تبار کوروش در نوینکند Cmb باید یاد کرد: «پسر کمبوجیه... هخامنشی». این تبارشناسی، هرگاه به همین شکل تفسیر شود، «هخامنشی» بودن را در سلسله مراتب اجتماعی، به معنی «خاندان» در نظر خواهد گرفت؛ حال آنکه در روشنان نوینکند داریوش در نقش رستم (DNa)، معنای دقیق‌تری از آن در اختیار داریم. در دومین بند این نوینکند، داریوش، خود را چنین معرفی کرده است:

adam: Dārayavauš: xšāyaθiya: vazraka: xšāyaθiyānām: xšāyaθiya:

dahyūnām: vispazanānām: xšāyaθiya: ahyāyā: būmiyā: vazrakāyā:

dūraiapiy: Vištāspahyā: puça: Haxāmanišiya: Pārsa: Pārsahyā:

puça: Ariya: Ariya: čiça.^۶

من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه مردمان از همه تبارها،

1. P. Lecoq (1997): p.142.

2. Ibid, p.47.

3. Ibid, pp.145-146.

4. Ibid, p.166.

۵. برای مثال، نام پدر داریوش، به رغم تأکید بر تبار پارسی خویش، ویشتاسبه *Vištāspa* است که *aspa* آن، خاستگاهی مادی دارد. همچنین از واژه *Farnah* می‌توان یاد کرد که به احتمال اصلی سکایی دارد و در نام‌های فارسی به همراه یک عنصر فارسی دیده می‌شود؛ مانند «وینده‌فرته» *Vindafarnah*. نک:

P. Lecoq (1997): pp. 48-49.

6. R.: G. Kent (1961): p.137.

شاه در این زمین بزرگ تا دوردست، پسر ویشتاسپه،
هخامنشی، پارسی، پسر پارسی، آریایی از نژاد آریایی.

این بند، به تعبیر پی‌یر لوکوک، ما را با طبقه‌بندی افقی نظام اجتماعی بر مبنای اصل و نسب آشنا می‌کند.^۱ در این طبقه‌بندی، با چهار مرتبه به این شرح مواجهیم: داریوش در نخستین مرتبه، خود را «پسر» ویشتاسپه می‌خواند که به خاندان نزدیک اشاره دارد که در فارسی باستان با واژه viθ مشخص می‌شود.^۲ مرتبه سوم نیز «پارسی» است که به dahyu یا قوم مربوط است و در نویکندهای دیگر نیز دیده می‌شود.^۳ مرتبه دوم، یعنی «هخامنشی» به احتمال به عنوان واسطه «خاندان» و «قوم» به کار می‌رفته است؛ با این حال در فارسی باستان برای اطلاق بر این مرتبه واسطه، واژه‌ای نداریم؛^۴ و در نویکندهای کوروش بزرگ (CMB, CMa, CMc) و داریوش در تخت جمشید (DPe, DPb, DPa) و شوش (DSm, DSk, DSj, DSi, DSg, DSf, DSd, DSb, DSA) و خشیارشا در الوند (XE) و تخت جمشید (XPk, XPj, XPh, XPf, XPe, XPd, Xpc) و شوش (XSc) و وان (XV) و اردشیر اول در تخت جمشید (A¹Pa) و داریوش دوم در همدان (D²Ha) و شوش (D²Sa) و اردشیر دوم در همدان (A²Hc) و شوش (A²Ha) و شوش (A²Sd, A²Sa) و اردشیر سوم در تخت جمشید (A³Pa) نیز به چنین واژه‌ای بر نمی‌خوریم.^۵ این در حالی است که واژه dahyu معمولاً با واژه vispazana (برای نمونه: 2, DNa) یا paruvzana به معنی «از همه تبارها» و «با تبارهای متعدد» مشخص شده است که جزء دوم آنها، یعنی zana- به معنای «تبار» نیز تواند بود و می‌دانیم که در زبان اوستایی هم واژه zantu که بر «قبیله» اطلاق می‌شود از همین ریشه گرفته شده است؛ اما در فارسی باستان این اصطلاح را با یک مرتبه لغزش بر «طایفه» می‌توان اطلاق کرد.^۶ این مسئله را درباره واژه dahyu هم شاهدیم که در زبان اوستایی بر آریایی‌ها و غیر آریایی‌ها به یکسان اطلاق می‌شود، اما در نویکندهای هخامنشی با تحدید معنا، مترادف «قبیله» به کار می‌رود.^۷ سرانجام به «آریایی» می‌رسیم که ظاهراً برای طبقه برتر

1. P. Lecoq (1997): p.170.

2. Ibid.

3. Ibid.

4. Ibid.

5. R. G. Kent (1961): pp.130 ff.

6. P. Lecoq (1997): p.170.

7. Ibid, p.171.

اجتماعی به کار می‌رفته و «خاندان و طایفه و قبیله» را در بر می‌گرفته است. این گسترده‌گی معنایی، نشان می‌دهد که واژه مزبور بر اقوام مادی و دیگر اقوام ایرانی‌زبان هم قابل اطلاق بوده است؛^۱ و به دلیل سازمان حکومتی هخامنشیان، آن را هم‌شان واژه xšaça می‌توان دانست که برای اطلاق به مراتب بالای اجتماع به کار می‌رفته است. افزون بر این، در متن ایلامی نویکند داریوش در بیستون (DB, 62) هم شاهدیم که اهورامزدا، «ایزد آریایی‌ها» خوانده شده است، نه ایزد قبیله پارس؛^۲ آن هم در حالی که نویکند داریوش در دیوار جنوبی صفت تخت جمشید (DPd) به صراحت بر گرامیداشت قوم پارس تأکید کرده و از اهورامزدا برای پشتیبانی از این قوم یاری طلبیده است^۳ و در سمت راست همین نویکند (DPe) حمایت از سپاه پارس، مایه آرامش خاطر و برآورنده شادی زوال‌ناپذیر دانسته شده است.^۴

بدین‌سان، شاهدیم که برخلاف نظر بنونیست و دومزیل که اقوام هند و اروپایی زبان را در طبقه‌بندی سه‌گانه عمودی جامعه بررسی می‌کنند،^۵ دست‌کم در نویکندهای هخامنشی آشکارا چنین نیست. البته، این سخن را به معنای ناپیدایی یکسره سه‌گانه‌نگری هند و اروپایی باستان نمی‌توان گرفت؛ چرا که در نویکند دیوار جنوبی صفت تخت جمشید (2, DPd)، داریوش برای حمایت از مردمش در برابر «سپاه دشمن و قحطی و دروغ» از اهورامزدا یاری می‌طلبد^۶ که آن را با طبقات «جنگاوران و کشاورزان و دینمردان» می‌توان مطابقت داد.^۷

اوستایی		فارسی باستان	
dəmāna	«خاندان»	viθ	(«پسر»)
vis	«طایفه»	zana	(«هخامنشی»)
zantu	«قبیله»	dahyu	(«پارسی»)

1. P. Lecoq (1997): p.31.

2. Ibid, p.210.

3. Ibid, p.227; R. G. Kent (1961): pp.135-136.

4. Lecoq (1997): p.228; Kent (1961): p.136.

5. E. Benvenist (1969): I, pp.279-292; G. Dumezil (1952); Idem (1956); Ibid (1958).

6. P. Lecoq (1997): p.228; R. G. Kent (1961): p.136.

7. E. Benveniste (1932): pp.117-134; Idem (1938); Ibid (1969): I, pp.288-289; J. Kellens, 1976.

dahyu

«قوم»

xšaça

«آریایی»

طبقه‌بندی افقی مراتب اجتماعی در متون اوستایی^۱ و نوینکدهای هخامنشی
بر اساس نظریه‌ی یر لوکوک^۲

کتابشناسی

- اکبرزاده، داریوش (۱۳۸۱): کتیبه‌های پهلوی، تهران، انتشارات پازینه.
- (۱۳۸۲): کتیبه‌های پهلوی اشکانی، تهران، انتشارات پازینه.
- باقری، مه‌ری (۱۳۸۰): واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی، تهران، نشر قطره.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۴۰): یستا، تهران، انتشارات ابن سینا.
- (۱۳۷۷): یشت‌ها، تهران، انتشارات اساطیر، ۲ ج.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۰): اوستا، نامه‌ مینوی زرتشت، تهران، انتشارات مروارید.
- زرشناس، زهره (آ ۱۳۸۰): «عناصری از یک قصه‌ سفیدی مانوی»، جستارهایی در زبان‌های ایرانی میانه شرقی، به کوشش ویدا نداف، تهران، انتشارات فروهر.
- (ب ۱۳۸۰): «دگرگونی مفهوم فرّ در نوشته‌های سفیدی»، فرهنگ (ویژه زبان‌شناسی)، سال چهاردهم، شماره‌های ۳۷-۳۸، تهران، بهار-تابستان ۱۳۸۰ش.
- سودآور، ابوالعلاء (۱۳۸۴): فرّه ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان، تهران، نشر نی.
- طباطبایی، جواد (۱۳۷۵): خواجه نظام‌الملک، تهران، انتشارات طرح نو.
- عربان، سعید (۱۳۸۲): راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه، تهران، سازمان میراث فرهنگی.
- قرشی، امان‌الله (۱۳۸۰): ایران نامک، تهران، انتشارات هرمس.
- ماهیار نوایی، یحیی (۱۳۶۱): «نوینکند - نگارکند»، ماهنامه‌ چیستا، سال دوّم، شماره ۱۴، تهران، آذر ۱۳۶۱ش.
- مجتبائی، فتح‌الله (۱۳۵۲): شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران،

1. E. Benveniste (1933): pp.117-134; Idem (1969): I, pp.293-319.

2. P. Lecoq (1997): p.170.

انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.

- معین، محمد (۱۳۳۸): *مزدیسنا و ادب پارسی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- مولایی، جنگیز (۱۳۸۲): *بررسی فروردین یشت*، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز.
- ملکزاده، مهرداد (۱۳۷۶): «*مادهای ایرانی زبان و مادهای انیرانی زبان*»، یاد بهار، به کوشش علی محمد حق شناس، تهران، انتشارات آگاه.
- Arrian (1954): *Anabasis Alexander*, trans. by E. I. Liff Robsoni, London.
- Back, M. (1978): "Die sassanidischen Staatsinschriften", *Acta Iranica*, vol.18.
- Bailey, H. W. (1959): "Iranian arya-and daha-", *Transactions of the Philological Society*.
- _____ (1971): *Zoroastrian problems in the ninth - century books*, Oxford: Oxford University Press.
- Bartholomae, Ch. (1961): *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin: Walter de Gruyter & Co.
- Benveniste, E. (1932): "Les classes sociales dans la tradition avestique", *JA*, Tome. 221, pp.117-134.
- _____ (1933-35): "L'Ērān - vēž et l'origine légendaire des Iraniens", *BSOS*, vol.7, pp.265-274.
- _____ (1938): "Traditions indo-iraniennes sur les classes sociales", *JA*, Tome. 230, pp.529-549.
- _____ (1969): *Le vocabulaire des institutions indo-européennes*, Paris.
- Burrow, T. (1973): "The Proto - Indoaryans", *JRAS*, pp.123-140.
- Dachesn-Guillemain, Jacques (1969): "Religion et politique, de Cyrus a Xernès", *Bulletin of the Iranian Culture Foundation*, vol.1, part.1, pp.53-64.
- Dumézil, G. (1941): "La Préhistoire des flamines mageurs", *Revue de l'Histoire des Religions*, 62, Tome 124.
- _____ (1949): *Le troisième souverain, essai sur le dieu indo-iranien Aryaman*,

Paris: G - P. Maisonneuve.

----- (1952): *Les dieux des Indo-Européens*, Paris: PUE.

----- (1956): *Aspects de La fonction Guerriere Chez Les Indo-Européens*, Paris.

----- (1958): *L'idéologie tripartite des Indo-Européens*, Bruxelles.

----- (1977): *Les dieux souverains des Indo-Euroéens*, Paris: Gallimard.

- Gignoux, Philippe (1979): *Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes*, London: Corpus Inscriptionum Iranicarum-Supplementary Series.

- Gershevitch, I. (1959): *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge: Cambridge University Press.

----- (1968): "Old Iranian Literature", *Handbuch der Orientalistik Iranistik*, 2, Leiden, pp.1-30.

- Gnoli, G. (1966): "Airyō. šayana", *RSO*, 41, pp.67-75.

----- (1980): *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples: IUO.

----- (1983): "Le dieu des Arya", *Studia Iranica*, vol.12, pp.7-22.

----- (1989): *The Idea of Iran*, Roma: Is. M. E. O.

----- (1990): "On Old Persian Farnah", *Acta Iranica*, vol.XXVIII, Leiden: E. J. Brill, pp.83-92.

- Gray, Louis H. (1925): *The Foundations of the Iranian Religions*, Bombay: JCOI.

- Guntert, H. (1923): *Der Arische Welthönig und Heiland*, Halle.

- Herodotus (1959): *The Histories*, Translated by Aubery de Selincourt, London: Penguin.

- Humbach, H. (1984): "A Western Approach to Zarathustra", *JCOI*, vol.51, Bombay

- Jacobs, Bruno (1987): "Das Chvarnah. Zum Stand der Forschung",

Mitteilungen der Deutschen Orient-gesellschaft zu Berlin, Berlin, 1987, n°119, ss.215-248;

- Kellens, J. (1976): "Trois réflexions sur la religion des Achéménides", *Studien zur Indologie und Iranistik*, 2, pp.115-117.

- Kent, R. G. (1961): *Old Persian*, New Haven: American Oriental Society.

- Lecoq, Pierre (1997): *Les inscriptions de la Pers achéménide* Paris: Gallimard.

- Lenz, Wolfgang (1970): "The Social Functions of The Old Iranian Mithra", *W. B. Henning Memorial Volume*, eds. by M. Boyce & I. Gershevitch, London: - Lund Humphries Publishers Limited, pp.245-255.

- Lommel, H. (1927): *Die Yašt's des Avesta*, Göttingen.

- Marquart, J. (1901): *Erānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i*, Berlin.

- Mayrhofer, Monfred (1956): *Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen* (A Concise Etymological Sanskrit Dictionary): Heidelberg: Carl Winter. Uni.

- Nyberg, H. S. (1954): "Das Reich der Achämeniden", *Historia mundi*, III, Berlin-München, ss.56-115.

- Panaino, A. (1998): "A daëvic speech (Yt. 19.57, 60, 63)", *Proceedings of the Third European Conference of Iranian Studies*, ed. by N. Sims. Williams, Wiesbaden: SIE, pp.71-78.

- Reichelt, H. (1968): *Avesta Reader*, Berlin: Walter de Gruyter & Co.

- Shaked, Shaul (1980): "Mihr the judge", *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, vol.2, pp.1-31.

- Siculus, Diodorus (?): *The Library of History*.

- Skjaervø, Prods Oktor (1994): "Hymnic Composition in the Avesta", *Sprache*, 36, 2, pp.199-243.

- Strabon (1930): *Geography*, tran. by Horace L. Jones.
- Szemerényi, O. (1977): "Studies in the Kinship Terminology of the Indo-European Languages, with Special References to Indian, Iranian, Greek and Latin", *Acta Iranica*, vol.16. pp.1-240.
- Thieme, P. (1938): *Der Fremdling im Rgveda, Ein Studie über die Bedeutung der worte Ari, Ary, Aryaman and Ārya*, Leipzig: ADMG, XXIII/2.
- Widengren, Geo (1968): *Les religions de l'Iran*, trad. par L. Jospin, Paris: Payot.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی